

## رابطهٔ ولایت فقیه با ولایت عرفانی از دیدگاه امام خمینی

ابوالفضل کیاشمشکی\*

علی خلیلی طسوجی\*\*

**چکیده:** در این مقاله سعی شده ارتباط بین اندیشه‌های فقهی و عرفانی امام خمینی دربارهٔ نظریهٔ ولایت فقیه مورد کنکاش قرار گرفته و با نقد و بررسی نظرات مختلف از قبیل تباین کلی، اتحاد کامل، استلزام منطقی و هماهنگی ظاهر و باطن به بیان اعتقاد امام خمینی پرداخته شود. به اعتقاد ایشان اسلام نیز همانند دیگر شرایع آسمانی دارای ظاهر و باطنی می‌باشد و دستورات شرع مقدس ریشه در عالم حقیقت دارند و دست‌یابی کامل به باطن حقایق اسلام فقط با وجود انسان کامل امکان‌پذیر است. حال ولایت فقیه که از امور اعتباری قلمداد می‌شود، گسسته از حقیقت نیست و همچنان که در عالم حقیقت انسان کاملی که فانی در ذات مقام الوهیت قرار گرفته دارای مقام ولایت می‌باشد، در عالم اعتبار نیز کسی باید دارای مقام ولایت باشد که هم‌سنخ با انسان کامل باشد، یا به عبارتی مظهري از انسان کامل باشد.

**کلیدواژه‌ها:** ولایت، فقیه، انسان کامل، ولایت عرفانی

e-mail: akiashemshaki@yahoo

\* دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه امیرکبیر

\*\* دانشجوی دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی قم (نویسنده مسئول)

e-mail: khalili2499@gmail.com

مقاله علمی پژوهشی است؛ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۹/۴

دوفصلنامه علمی، سال دهم، شماره بیستم، صفحات ۱۴۰-۱۱۷

## مقدمه:

هریک از اندیشمندان در عرصه‌های مختلف علمی از منظر ویژه‌ای به تبیین موضوع ولایت پرداخته‌اند. فقهای شیعه در عصر غیبت برای فقیه جامع‌الشرایط، علاوه بر دارا بودن صفات خاص، حق ولایت قائل هستند که آن را بیشتر از امور اعتباری عقلایی قلمداد می‌کنند. از نگاه متکلم، ولایت لطفی ضروری از جانب حق تعالی برای انسان و تداوم بخش رسالت و امامت می‌باشد. یکی از مباحث اصلی و عمده در حوزه عرفان، اصل ولایت است، به طوری که عرفا آن را مقامی می‌دانند که با توجه به کمالات وجودی، دارای مراتب است و مرتبه کامل آن را مختص انسان کامل می‌دانند. از این رو، عارفی که مراتب کمالات وجودی را طی کرده در سفر چهارم از سفرهای چهارگانه - سفر فی الخلق مع الحق - موظف به ارشاد رهبری جامعه می‌باشد.

نگارندگان در این مقاله با توجه به شخصیت ذوابعدای امام خمینی در صدد آشکافی این مسئله هستند که نظریه ولایت فقیه آن حضرت برخاسته از مبانی کدام یک از عرصه‌های فقه یا عرفان بوده و در نهایت به دنبال پاسخی برای این پرسش اصلی هستند که آیا در آرا و اندیشه‌های امام خمینی نوعی ارتباط بین ولایت فقیه و ولایت عرفانی هست یا نه؟

## مفهوم‌شناسی

## ولایت

«ولایت» را لغویان از ریشه «ولّی» به معنای «قرب و نزدیکی بی‌واسطه» می‌دانند که از آن واژه‌های فراوانی اشتقاق یافته و در همه مصادیق به صورت اشتراک معنوی همین معنا لحاظ گردیده است (طریحی، ج ۱: ۱۳۷۵). این واژه حکایت از رابطه مستقیم بین دو کس یا دو نهاد یا دو گروه، از جنس محبت یا ریاست یا توالی و تبعیت یا تصرف دارد که با هیئت‌های مختلف (به فتح و کسر) در معانی «حب و دوستی»، «نصرت و یاری»، «متابعت و پیروی» و «سرپرستی» استعمال شده که ریشه اصلی واژه با همان معنا (قرب و نزدیکی) به نوعی در تمامی این معانی ملحوظ است. منظور از ولایت در بحث ولایت فقیه آخرین معنای مذکور یعنی سرپرستی است (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۲۲).

## فقیه

فقیه از واژه فقه مشتق شده است. فقه در لغت به معنای فهم عمیق است (مصطفوی، بی تا: ج ۹: ۱۲۳). فقه در اصطلاح فقیهان، عبارت است از «علم به احکام شرعیه از راه ادله تفصیلی آنها» چنانچه شهید ثانی می فرماید: «فقه علم به احکام شرعیه که از راه ادله تفصیلی آنها به دست می آید استعمال می شود» (شهید ثانی/ عاملی، ۱۳۷۴: ۳۲). مقصود از فقیه در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع الشرایط است نه هر کس که فقه خوانده باشد. فقیه جامع الشرایط باید سه ویژگی داشته باشد: «اجتهاد مطلق»، «عدالت مطلق» و «قدرت مدیریت و استعداد رهبری» (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۳۶).

## انسان کامل

امام انسان کامل را مظهر اسما و صفات خداوند دانسته و می فرماید:

از آنجاکه هر چه در عالم وجود هست، علامت و نشانی از آنچه در عالم غیب است، می باشد؛ بالضروره باید برای حقیقت عین ثابت انسانی یعنی عین ثابت محمدی (ص) و حضرت اسم اعظم نیز مظهری در عالم عین وجود داشته باشد تا احکام ربوبیت را ظاهر سازد و بر اعیان خارجی حکومت کند؛ همان حکومتی که اسم اعظم بر سایر اسما و عین ثابت انسان کامل بر سایر اعیان دارد. پس هر موجودی که دارای این صفت، یعنی صفت الهیت ذاتی باشد، در این عالم، خلیفه خواهد بود؛ همان طور که اصل نیز همین گونه بوده است (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۸۲).

## ولایت عرفانی

ولایت در عرفان عبارت از قیام عبد به حق است هنگام فنا از نفس خود (جرجانی، ۱۳۷۷، ذیل واژه). به اعتقاد امام خمینی حقیقت ولایت نزد اهل عرفان عبارت است از ظهور الوهیت و فیض منبسط مطلق و آن فیض خارج از همه مراتب حدود و تعینات است، و از آن تعبیر به «وجود مطلق» شده و آن را همان «مشیت مطلق» و «حقیقت محمدیه و علویه» می دانند. از طرفی چون فطرت به آن حقیقت که ظل الله است تعلق تبعی دارد پس فطرت بالذات متوجه کمال اصلی و بالتبع متوجه کمال ظلی است؛ بنابراین حقیقت ولایت از امور فطریه است و در فطرت جمیع عایله بشری عشق به بقای ابدی وجود دارد اما برای محجوبان از فطرت اصلیه از باب اشتباه در تطبیق، نتیجه این محبت پیوستگی به دنیا و محبت به دنیا و تنفر از موت شده است (امام خمینی، ۱۳۷۸ الف: ۱۰۱-۹۹).

بنابراین هر موجودی که حظی از وجود دارد از حقیقت ولایت به تناسب سعه وجودیش حظی برای او خواهد بود. حال با توجه به اینکه خداوند با تمام شئون خود تنها بر انسان کامل تجلی می‌کند؛ لذا حامل ولایت مطلقه الهیه است. اهل معرفت بر این باورند که انسان‌های کامل هرچند به این مقام رسیده و صاحب ولایت شده‌اند ولی درجه و مقام آن‌ها یکی نیست و بستگی به طی مراحل و سفرهایی است که از آن به اسفار اربعه یاد می‌شود. و با طی این مراحل است که به مقام نبوت و یا رسالت نائل می‌شوند. مصداق بارز انسان کامل در این دنیا انبیا و اولیای معصومین<sup>(ع)</sup> هستند که دارای مقام ولایت عرفانی بوده و گاهی از آن به ولایت تکوینی، باطنی و معنوی هم یاد می‌شود که سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی در عالم تکوین از عوارض آن می‌باشد. شایان ذکر است سیر در مراحل ابتدایی اسفار اربعه و کسب مراتب پائین ولایت عرفانی برای همه سالکان راه دوست میسور و مقدور است، اما رسیدن به مراتب و مراحل نهایی آن، تنها برای مقام ختمی مرتبت و اوصیای معصوم آن حضرت امکان‌پذیر است (امام خمینی، ۱۳۵۹: ۱۵۰).

### آشنایی با عرفان و فقه

پیش از طرح بحث اصلی، شایسته است به لحاظ معرفت‌شناختی، مرزهای عرفان و فقه و چگونگی ارتباط و تعامل این علوم در حوزه‌های معرفتی تبیین شود و سپس با استناد به بیانات، مکتوبات و سیره عملی امام خمینی، به واکاوی نظر ایشان پرداخته و به ارزیابی مباحث مطروحه بپردازیم.

عرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی، دارای دو بخش است: بخش عملی و بخش نظری. بخش عملی عبارت است از آنکه روابط و وظایف انسان را با خود و جهان و خدا بیان می‌کند. این بخش از عرفان، علم «سیر و سلوک» نامیده می‌شود. بخش دیگر عرفان مربوط است به تفسیر هستی، یعنی تفسیر خدا و جهان و انسان. عرفان در این بخش مبادی و اصول به اصطلاح کشفی را مایه استدلال قرار می‌دهد و آن‌گاه با زبان عقل هستی را تفسیر می‌نماید.

عرفان مورد نظر در این مقاله، عرفانی است که سرمایه اصلی خود را از اسلام گرفته و به دور از هرگونه انزوا و انحراف باشد. به تعبیر امام خمینی عارف علاوه بر سیر و سلوک معنوی در صورت امکان باید درصدد تشکیل حکومت سیاسی باشد تا عدالت در جامعه برقرار شود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۱۱۶).

در اصطلاح قرآن و سنت، «فقه» علم وسیع و عمیق به معارف و دستورهای اسلامی است و اختصاص به قسمت خاص ندارد، اما به تدریج در اصطلاح علما این کلمه اختصاص به «فقه الاحکام» یافته است. امروز آن بخش از فقه که به موضوعات مطرح شده در قلمرو سیاست و حکومت و دولت و روابط بین‌المللی می‌پردازد، «فقه سیاسی» گفته می‌شود که دربردارنده نظریه ولایت فقیه است. در این نوشتار، این بخش از فقه بیشتر مورد لحاظ است.

### عرفان ناظر به عالم حقیقت و فقه ناظر به عالم اعتبار

بحث از روابط حاکم بر امور حقیقی و اعتباری نقش به‌سزایی در تبیین بهتر موضوع این پژوهش خواهد داشت؛ چرا که با فهم این مطلب رابطه بین عرفان و فقه بیشتر نمایان خواهد شد.

علامه طباطبایی در ابتدای رساله «الولایه» به بیان این مهم پرداخته و اساس مطالب رساله خویش را بر این پایه بنیان نهاده است. علامه در این رساله ادراکات را به دو قسم حقیقی و اعتباری تقسیم نموده است. در این تقسیم‌بندی آن دسته از معانی که ما آن را ادراک می‌کنیم و برای آن ادراک، واقع و مصداق خارجی وجود دارد چه ادراک‌کننده‌ای باشد و یا نباشد مانند جواهر خارجی از قبیل جماد و نبات و حیوان و امثال این‌ها ادراک حقیقی گفته می‌شود و آن دسته از معانی که برای آن ادراک واقع و مطابق و مابه‌ازایی در خارج وجود نخواهد داشت - یعنی اگر این ادراک ما نباشد آن نیز وجود نخواهد داشت - مثل مالکیت، ادراک اعتباری گفته می‌شود. علامه در این رساله معتقد است هر امر اعتباری تکیه به یک امر حقیقی و تکوینی دارد که تحت آن است (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۷).

به اعتقاد علامه طباطبایی، هر یک از امور اعتباری دارای ریشه تکوینی است و بر اثر یک نوع اضطراب و پدید آمدن شرایط و دشواری‌های خاص مانند مسائل اجتماع و جامعه پدید می‌آیند. به بیان دیگر، وقتی انسان مضطر می‌شود، نوعی از ادراکات را به معنایی برای خود جعل می‌کند و فقط مربوط به این دنیا است و در آن عوالم پیش از دنیا و پس از آن - که دار آخرت است - و تکلیف، معنا ندارد و اجتماعی در کار نیست. قوانین اعتباری و قراردادی نیز در آن عوالم و نشئه‌ها معنایی نخواهد داشت. به عبارت دیگر انسان در آن عوالم با امور تکوینی و حقیقی سروکار دارد و حشرش فردی است. بنابراین، اعتباریات در آنجا، جایگاهی نخواهد داشت.

به اعتقاد علامه طباطبایی این ادراکات و مفاهیم، ارتباط تولیدی با ادراکات و علوم حقیقی ندارند؛ به این معنا که از مفاد اعتبار، مفاد یک قضیه حقیقی، استنتاج نمی‌شود. شهید مطهری در توضیح این مطلب، این گونه استدلال می‌کند:

ما نمی‌توانیم حد وسط یک حقیقتی را پیدا کنیم که بتواند این دو را به هم ربط دهد؛ چون در هر استدلالی، نتیجه از طریق یک حد وسط، با مقدمات مرتبط می‌شود؛ حد وسط اگر حقیقی باشد نمی‌تواند نتیجه اعتباری داشته باشد و اگر اعتباری باشد نمی‌تواند نتیجه حقیقی داشته باشد. چون این‌ها به تعبیر زبان امروز، فعل‌های گفتاری متفاوتی هستند؛ دو کار مختلف‌اند و با هم نمی‌توانند ارتباط داشته باشند (مطهری، ج ۶، ۱۳۶۸: ۳۹۶).

البته به نظر می‌رسد نظر علامه طباطبایی و شهید مطهری بر این است که امور حقیقی و اعتباری به لحاظ استنتاج منطقی نمی‌توانند ارتباط تولیدی باشند و گونه‌های دیگر ارتباط را نفی نکرده‌اند. چنانچه آیت‌الله جوادی آملی به بیانی دیگر به این موضوع پرداخته‌اند:

اگر گفته می‌شود که هرگز نمی‌توان باید را از بود انتزاع کرد، سخنی حق است، زیرا «بایدها» را از «بایدها» و «بودها» را از «بودها» می‌توان گرفت، بلکه «بایدها» را از «بایدها» و «بودها» را از «بودها» می‌توان گرفت. حرف‌های ارزشی با حکمت عملی تناسب دارد. بنابراین «بودها» را از «بود» و «هست‌ها» را از «هست» باید بگیریم. از آنجا که حکمت عملی، تابع حکمت نظری است و حکمت نظری، اصل و سایه‌افکن است؛ بنابراین اگر قیاسی داشته باشیم که یک مقدمه آن «بود» و مقدمه دیگرش «باید» باشد، از ترکیب آن دو، نتیجه‌ای به دست می‌آید که تابع احسن مقدمتین است. براین اساس، نتیجه «باید» است. چون «بود» اصل است و «باید» فرع. نتیجه تابع احسن مقدمتین است. ما اگر بخواهیم از ضمیمه حکمت نظری و حکمت عملی در مباحث سیاسی استفاده کنیم، حتماً لازم است که از آن مبانی، یک مقدمه و از این مبانی نیز، یک مقدمه قرار دهیم. در این صورت، نتیجه، سیاست خواهد بود؛ نتیجه‌ای که تابع احسن مقدمتین است (لک‌زایی، ۱۳۸۷: ۸۶).

امام خمینی احکام فقهی را اعتباری دانسته اما نه اعتباری محض، بلکه اعتباریاتی که ریشه تکوینی داشته و اعتبارکننده و یا امضاکننده آن، خداوند متعال است. امام خمینی در همین راستا

برای بعضی از اعتبارات به منظور انتظام عالم، اثر اعتباری قائل شده و آن‌ها را موضوع برای احکامی قرار داده‌اند. این اعتبارات، گاهی اعتبارات شرعی است و گاهی اعتبارات عقلاییه است. گاهی اعتبارات عقلاییه از طرف شارع امضا شده و موضوع برای احکامی قرار داده شده است. اوامری که روی این اعتبارات آمده، یا به همان صورت اعتباریه تعلق گرفته و یا اینکه معنای امر به شیء، حکم به ایجاد اوست. مثلاً شارع، حمد و سوره و سجود و رکوع و تشهد و سلام را معروض یک صورت وحدانی با ترتیب خاصی دیده و در اعتبار، یک وصف کلی و اجتماعی اعتبار نموده است، به طوری که اگر اعتبار شارع نبود، این اجزا در حصول آن صورت هیچ دخالت و تأثیری نداشتند (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۲۴۶).

امام خمینی در نظریه ولایت فقیه به صراحت بیان می‌دارد که ولایت فقیه، یک امر اعتباری عقلایی است و تمام اختیاراتی که پیامبر و ائمه برای اداره جامعه داشته‌اند، برای فقیه جامع‌الشرایط نیز ثابت است و او می‌تواند براساس مصلحت، هر آنچه مقتضی مصالح اسلام و جامعه مسلمانان تشخیص می‌دهد، به عنوان قانون الهی اعلام نماید و این ولایت، واقعیتی جز جعل ندارد و فی حد ذاته، شأن و مقامی نیست، بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام است (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۵۱).

براساس مطالبی که گذشت، می‌توان بیان داشت امام خمینی عرفان را ناظر به عالم حقیقت، و فقه را ناظر به عالم اعتبار دانسته و براساس قواعد منطقی، هیچ رابطه تولیدی همچون روابط علی و معلولی نمی‌توان بین این دو علم قائل شد.

در این مقاله به نسبت‌هایی که می‌توان برای ولایت فقیه و ولایت عرفانی انسان کامل مفروض داشت در حد توان اشاره شده و پس از نقد و بررسی و مطابقت آن با آرا و اندیشه‌های امام خمینی به تبیین آن پرداخته شده است.

## بررسی دیدگاه‌های موجود

### الف. تبیین کلی

بین دو مفهوم کلی در صورتی نسبت تبیین برقرار است که هیچ کدام از افراد آن‌ها در حیطه دیگری نباشد. به عبارت دیگر، دو کلی در صورتی متباین هستند که هیچ مصداق مشترکی نداشته باشند و قلمرو هر یک، کاملاً جدا از قلمرو دیگری بوده و هیچ نقطه مشترکی میانشان نباشد.

ولایت فقیه و ولایت عرفانی با تعریفی که از آن‌ها ارائه شد، وجوه مشترک زیادی دارند که مهم‌ترین آن‌ها، صاحبان این دو نوع ولایت هستند که باید در هرکدام مراتبی از عدالت و علم به قانون الهی را داشته باشند و نیز غایت هرکدام خدمت به خلق و هدایت و ارشاد مردم به سوی معبود حقیقی، خداوند است. بنابراین نمی‌توان بین ولایت عرفانی و ولایت فقیه نسبت تباین کلی برقرار کرد.

طرف‌داران نسبت تباین، بیشتر با نگرشی سکولار به تبیین اندیشه‌های خود پرداخته و معتقدند حکومت و تدبیر امور مملکتی که عبارت است از سامان‌دهی امور روزمره مردم و نظام اقتصادی و امنیتی آنان، همه از شاخه‌های عقل عملی و از موضوعات جزئی و متغیراتی به‌شمار می‌روند که پیوسته در حال نوسان و دگرگونی می‌باشند. این نوسان‌ها و دگرگونی‌ها، قهراً وضع و رابطه آن‌ها را با کلیات و فرامین وحی الهی متفاوت می‌سازد و تشخیص صحیح موضوعات تجربی، تنها برعهده مردم است. تمام کارها از قبیل تدبیر منزل، سیاست مدن و آیین کشورداری، از موضوعات و رخدادهای فرعی‌اند که در شأن انبیا، رسولان و امامان و به طریق اولی نمایندگان خصوصی و عمومی ایشان نیست که در این کارها مداخله و تعیین موضوع نمایند.

یکی از کسانی که به‌صراحت، حق ولایت و حکومت نبی اکرم (ص) و ائمه (ع) را انکار می‌کند، دکتر مهدی حائری است. وی بر این عقیده است که امامت، جزئی از مفهوم و ماهیت پیامبری و رسالت است و همانند مقام رسالت، یک پدیده‌ی والای معنوی و الهی است که از سوی خداوند متعال در زمین جلوه‌گر شده است و به‌هیچ‌وجه وابسته به بیعت و انتخاب مردم نمی‌باشد. اما خلافت که به‌معنای رهبری سیاسی است، یک پدیده‌ی دنیایی و تنها به‌معنای کشورداری است و هیچ رابطه‌ی منطقی یا کلامی و اعتقادی به مقام والا و رفیع نبوت و امامت ندارد. خلافت یک مقام سیاسی اجتماعی است که واقعیتی جز انتخاب مردم ندارد (حائری، ۱۹۹۵؛ ۱۷۲).

حائری در توجیه عهده‌داری امور سیاسی و کشورداری توسط پیامبران سلف و به‌ویژه پیامبر اسلام (ص) و همچنین علی (ع) که علاوه بر مقام امامت و ولایت، کلیه مقام سیاسی خلافت و امور کشورداری را نیز به‌دست داشتند می‌گوید:

باید بدانیم که این مقام‌های سیاسی از آنجاکه از سوی مردم وارد بر مقام پیشین الهی آن‌ها شده و متناسب با ضرورت‌های زمان و مکان بدون آنکه خود درصدد آن باشند



به آنان عرضه گردیده، به همین جهت نمی‌تواند جزئی از وحی الهی محسوب شود. تنها در یک فرصت‌های خاصی، هنگامی که مردم سرزمینی به آن اندازه از رشد و بلوغ سیاسی و اجتماعی رسیده‌اند که تشخیص می‌دهند پیامبران و امامان می‌توانند علاوه بر رهبری دینی، رهبری سیاسی و آیین کشورداری را نیز بهتر و شایسته‌تر از دیگران عهده‌دار شوند... بدین جهت عقل عملی، این‌گونه جامعه پیشرفته را به انتخاب اصلاح و احسن رهنمون می‌سازد (حائری، ۱۹۹۵: ۱۴۴-۱۴۳).

عبدالکریم سروش از جمله نظریه‌پردازانی است که در کتاب تجربه نبوی، مخالفت خود را با وجود هرگونه ارتباط بین ولایت عرفانی و باطنی با ولایت ظاهری و سیاسی اعلام داشته و معتقد است که این دو نوع ولایت نه تنها از یک سنخ نیستند، بلکه در تعارض و تضاد با یکدیگر می‌باشند: از تئوری ولایت عرفانی، رهبری باطنی درمی‌آید نه رهبری سیاسی و در مقام حکومت و مدیریت، ناکارآمد و بلکه بسیار خطرناک است (سروش، ۱۳۷۸: ۲۷۷-۲۵۶). بدین ترتیب به اعتقاد سروش نباید میان ولایت باطنی و ریاست ظاهری خلط نمود. البته، ایشان معتقدند که تعارضی در امکان جمع این دو ولایت در شخص واحد وجود ندارد، اما آنچه مهم است، این است که برای اعمال مدیریت موفق، لازم است ولایت باطنی شخص در مدیریت سیاسی‌اش بی‌تأثیر باشد.

در پاسخ به طرف‌داران این نظریه می‌توان گفت: یک. براساس اندیشه‌های امام خمینی، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد ولایت فقیه از امور اعتباری و عقلایی بوده، اما با این تفاوت که برخلاف دیدگاه‌های فوق، این امور اعتباری محض نبوده و از طرف شارع معتبر صادر یا امضا گردیده و لذا ریشه تکوینی داشته و گسسته از عالم حقیقت نیستند.

دو. امام عرفان را از انزوای خصوصی و انحصاری به عرفانی پویا و زنده و حماسی ارتقا داده و رسیدگی به امور بندگان خدا و تشکیل حکومت را وظیفه‌ای همگانی بر اهل عرفان و سلوک برشمرده است:

خیال کردند یک دسته زیادی که معنای عرفان عبارت از این است که انسان یک محلی پیدا بشود و یک ذکری بگوید و یک سری حرکت بدهد و یک رقصی بکند و این‌ها. این معنی عرفان است؟! مرتبه‌اعلای عرفان را امام علی<sup>(ع)</sup> داشته است و هیچ این چیزها نبوده در کار. خیال می‌کردند که کسی که عارف است باید دیگر به کلی

کناره گیرد از همه چیز و برود کنار بنشیند و بیک قدری ذکر بگوید ... امیرالمؤمنین در عین حالی که اعرف خلق الله بعد از رسول الله در این امت، اعرف خلق الله به حق تعالی بود، مع ذلک، نرفت کنار بنشیند و هیچ کاری به هیچی نداشته باشد... این سلوک در انبیا زیادتر از دیگران بوده است، در اولیا زیادتر از دیگران بوده است. لکن، نرفتند تو خانه شان بنشینند و بگویند که ما اهل سلوکیم و چه کار داریم که به ملت چه می گذرد. هر که هر کاری می خواهد بکند. ... موسی بن عمران اهل سلوک بود، ولی مع ذلک، رفت سراغ فرعون و آن کارها را کرد. ابراهیم هم همین طور. رسول خدا هم که همه می دانیم. رسول خدایی که سال های طولانی در سلوک بوده است، وقتی که فرصت پیدا کرد، یک حکومت سیاسی ایجاد کرد برای اینکه عدالت ایجاد بشود (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۱۱۶).

سه. امام خمینی در پیامی که به حجاج و مسلمانان ایران و جهان در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۶۴ صادر فرمودند، پس از ذکر ابعاد عرفانی حج، انقلاب ملت های مسلمان را برخاسته از عرفان و شعور سیاسی آن ها به جهانیان معرفی می نماید:

عرفات و مشعر و منا، میهمان دار کسانی هستند که ملت مسلمانان با عرفان و شعور سیاسی قیام نموده اند تا آرمان ها و امانی اسلام را در کشور خود و سایر کشورهای مظلوم تحت ستم تحقق بخشند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۳۳۴).

### ب. اتحاد ولایت فقیه با ولایت عرفانی

برخی از متفکران شیعه، ولایت فقهی را با ولایت معنوی امام معصوم گره زده و آن را مبتنی بر صفاتی مانند عصمت و علم می دانند. بر همین اساس، در صورت فقدان چنین صفاتی، ولایت نیز منتفی خواهد بود. محمدجواد مغنیه در این زمینه می گوید:

بین زمان حضور و غیبت، تفاوت بسیاری است، زیرا در زمان حضور به دلیل وجود عصمت و علم غیب و شرایط ویژه امام معصوم<sup>(ع)</sup>، تمام امور دنیوی و اخروی و ریاست دولت و اجرای احکام تحت ولایت ایشان است، ولی در زمان غیبت چنین شخص و صفاتی وجود ندارد. پس چنین ولایتی هم وجود نخواهد داشت (مغنیه، ۱۳۸۵: ۵۹).

بر اساس این دیدگاه فقیه نمی تواند دارای جایگاه امام در جامعه باشد و ولایت فقیه نمی تواند به معنای همان ولایت وسیع ثابت برای پیامبر<sup>(ص)</sup> و امامان<sup>(ع)</sup> باشد، زیرا پایه و اساس چنین ولایتی

«عصمت کامل و مطلق» است و هر فقیه‌ی با تمام صفات والایی که می‌تواند داشته باشد، به چنین عصمتی دست نمی‌یابد و از سهو، اشتباه و عوامل نفسانی در امان نیست. محال است خداوند متعال زمام امور مردم را به دست کسی که دارای سهو، خطا و اشتباه و در معرض امیال نفسانی است، قرار دهد، زیرا این عمل با حکمت الهی سازگار نیست (مال‌الله، ۱۴۰۹؛ ۳۰: ۲۷).

در پرتو سخن این اندیشمندان، چنین استنتاج می‌شود که عصمت و عدم خطا سبب برخورداری از ولایت حکومتی و سیاسی است و از آنجایی که فقیه دارای چنین صفاتی نیست، بنابراین دارای ولایت آنان نیز نبوده و سپردن جامعه به دست کسانی که از عصمت برخوردار نیستند نقض غرض است. به عبارت دیگر، امکان جعل ولایت در فقیه به سبب عدم قابلیت محل، ممکن نخواهد بود و چنین نصبی برخلاف لطف الهی، نبی او و امامان معصوم<sup>(ع)</sup> است (اشتهاردی، ۱۴۰۰؛ ۲۳).

امام خمینی در سلسله درس‌های ولایت فقیه، در جواب و تحلیل این اشکال می‌فرماید:

وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم<sup>(ص)</sup> و ائمه<sup>(ع)</sup> داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ‌کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه<sup>(ع)</sup> و رسول اکرم<sup>(ص)</sup> است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت» یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس. یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره، برخلاف تصویری که خیلی از افراد دارند امتیاز نیست، بلکه وظیفه‌ای خطیر است (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۵۱).

### ب. رابطه منطقی بین ولایت فقیه و ولایت عرفانی

منطقیون و حکیمانی همچون ابن‌سینا و خواجه نصیر طوسی، در برخی کتب منطقی خود همچون منطق شفا، اساس الاقتباس و منطق تجرید، در باب شرایط مقدمات برهان، شروطی همچون ذاتیت محمولات برای موضوعات و ضرورت و کلیت در مقدمات را ذکر کرده و بدین نکته اشاره کرده‌اند که این شروط حاکی از واقعیت‌هایی نفس الامری است و روابطی قراردادی و جعلی نمی‌باشند.

این بدین معناست که اگر روابط و نسبت‌های مفاهیم، اعتباری و فرضی شد، دیگر نمی‌توان دربارهٔ مورد آن‌ها برهان منطقی اقامه کرد. از این رو بین حقایق و اعتباریات از آن حیث که رابطه‌ای واقعی و نفس‌الامری برقرار نیست؛ پیوند منطقی و رابطهٔ تولیدی نیز برقرار نمی‌باشد. شهید مطهری در این باب می‌فرماید:

...چنان‌که دانستیم، اساس تکاپو و جنبش فکری و عقلانی ذهن، روابط واقعی و نفس‌الامری محتویات ذهنی است و چون مفاهیم حقیقی در ذات خود با یکدیگر مرتبط‌اند، زمینهٔ این فعالیت ذهنی در میان آن‌ها فراهم است و از این رو ذهن می‌تواند به تشکیل قیاسات و براهین منطقی موفق شود و از پاره‌ای حقایق، حقایق دیگری را بر خویش معلوم سازد. ولی در اعتباریات همواره روابط موضوعات و محمولات، وضعی و قراردادی و فرضی و اعتباری است و هیچ مفهوم اعتباری با یک مفهوم حقیقی و یا یک مفهوم اعتباری دیگر رابطهٔ واقعی و نفس‌الامری ندارد و لهذا زمینهٔ تکاپو و جنبش عقلانی ذهن در مورد اعتباریات فراهم نیست و به عبارت دیگر که به اصطلاحات منطقی نزدیک‌تر است، ما نمی‌توانیم با دلیلی که اجزای آن را حقایق تشکیل داده‌اند (برهان)، یک مدعای اعتباری را اثبات کنیم و نیز نمی‌توانیم با دلیلی که از مقدمات اعتباری تشکیل شده، حقیقتی از حقایق را اثبات کنیم و هم نمی‌توانیم از مقدمات اعتباری تشکیل برهان داده، یک امر اعتباری نتیجه بگیریم (طباطبائی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۱۵۸-۱۵۷).

همان‌طور که در گذشته نیز اشاره شد، نمی‌توان بین ولایت فقیه که یک امر اعتباری و قراردادی است و ولایت عرفانی که یک امر حقیقی است، رابطهٔ تولیدی و استنتاجی برقرار کرد، به نوعی که معتقد باشیم با مبانی و مقدمات عرفانی ولایت فقیه حاصل می‌شود. در این صورت، ولایت فقیه یک مقام معنوی به‌شمار رفته و قابل انتقال به غیر نخواهد بود و این نتیجه به‌صراحت در کلام امام خمینی مردود شده و ایشان ولایت فقیه را یک امر اعتباری و قراردادی و قابل انتقال به دیگران دانسته است؛ چنان‌که ایشان در جایی می‌فرمایند:

مقصود ما از ولایت، ولایت کلیهٔ الهیه که در زبان عرفا و برخی از فلاسفه متداول است نمی‌باشد؛ بلکه منظور همان ولایت قراردادی و اعتباری است ... بنابراین، مسلم

است که این گونه ولایت و رهبری، قابل انتقال و به ارث گذاشتن از جانب یکی به دیگری است (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۵۷).

باین حال، برخی از اندیشمندان معتقدند تعبیر امام از ولایت مطلقه فقیه برگرفته از ادبیات عرفانی است، یعنی منظور از آن، همان ولایت پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup> است که به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود و آن را دلیل بر وجود نوعی اشتراک یا ارتباط میان ولایت مطلقه فقیه با ولایت مطلقه کلیه الهیه در اندیشه و ذهن و ضمیر امام می دانند.

آقا محمدرضا قمشه ای، محقق بزرگ عرفانی است که امام خمینی با تعظیم و تکریم از ایشان با عنوان «شیخ مشایخنا» یاد می کند (امام خمینی، ۱۳۵۹: ۸۷). اندیشه های عرفانی ایشان، پایه و اساس استنادات و دلایل این دسته از اندیشمندان قرار گرفته است. شایسته است به اختصار برخی از اندیشه های ایشان را ذکر کرده و سپس استدلال دیگران در این مورد را بررسی کرده و با طرح نظر امام خمینی بحث را به پایان رسانیم.

آقا محمدرضا قمشه ای در توضیح ولایت مطلقه می فرماید:

ولایت مطلقه، به معنای ولایت رها از قیود و حدود است و این رهایی از قیود، به آن است که ظهور همه اسما و صفات الهی باشد و هرگونه تجلیات ذات حق را دارا باشد (زمانی قمشه ای، ۱۳۷۸: ۵۷۸).

آقا محمدرضا قمشه ای در رساله تحقیق فی الاسفار الاربعه به شرح سفرهای چهارگانه سالک پرداخته و در سفر سوم و چهارم که «سفر من الحق الی الخلق بالحق» و «سفر فی الخلق بالحق» است معتقد است سالک به مقام نبوت می رسد. اما او در سفر سوم هنوز نبی نامیده نمی شود، ولی در سفر چهارم «فیکون نبیاً بنبوة التشریح و یسمی بالنبی».

امام خمینی در مصباح الهدایه با طرح مسئله مراتب تشکیکی این مقام، معتقد است امام معصوم<sup>(ع)</sup> نیز در سفر چهارم به این مقام نائل می شود؛ به گونه ای که اگر حضرت امیرالمومنین<sup>(ع)</sup> پیش از پیامبر اسلام پا به عرصه وجود ظاهری می گذاشتند صاحب تشریح می شدند.

نتیجه ای که از این اندیشه گرفته می شود آن است که می توان گفت پیامبران و امامان معصوم<sup>(ع)</sup> از منظر معنوی و عرفانی به هدایت اجتماع بشری و به دست گرفتن قدرت ظاهری دست می یابند و

این سلسله با خاتمیت حضرت مهدی (عج) مختوم است و احکام آن قابل تسری به مراتب مادون نیست.

محقق داماد- از اندیشمندان معاصر- با تبیین نظریهٔ خلافت انسان کامل که پایه و اساس انسان‌شناسی عرفانی است، درصدد یافتن مبانی عرفانی برای حکومت می‌باشد که با استناد به آرای آقا محمدرضا قمشه‌ای، به دو طریق این مبانی را اثبات می‌نماید (محقق داماد، ۱۳۷۷: ۶۳۵):

طریق اول: رسالت خلافت کبری

به اعتقاد وی از میان مقدمات آقا محمدرضا برای اثبات خلافت پس از رسول‌الله (ص) مقدمهٔ ششم را می‌توان به منزلهٔ دلیلی عقلی- عرفانی برای برپایی حکومت توسط عارف دانست. این مقدمه شامل موارد استدلالی زیر می‌باشد:

۱. خلافت مسلم رسول خدا (ص) از سوی خداوند؛
۲. انسان کامل دارای رسالت الهی بوده و حکومت الهی وی، جهان شمول می‌باشد؛
۳. رسول خدا به واسطهٔ رحمة للعالمین بودن، وظیفهٔ ایصال مردم را به کمالات معنوی دارد؛
۴. وجوب دعوت مردم به سوی خدا؛ لذا در صورتی که پس از اقامهٔ دلیل، مردم اطاعت ننمودند، علیه ایشان اقامهٔ سیف می‌شود؛
۵. لزوم تداوم شریعت رسول خدا (ص) تا روز قیامت به سبب خاتمیت نبوت وی؛
۶. اثبات لزوم قدرت دنیوی خلیفهٔ الهی در کنار اقتدار معنوی او (تلازم علم و قدرت)؛
۷. جمع علم و قدرت در فرد واحد به سبب وحدت خلیفه و قطب و عدم جدایی قطب از خلیفه؛

۸. تلازم سیف و حجت که نتیجهٔ آن، انطباق خلیفهٔ ظاهری بر خلیفهٔ باطنی می‌باشد.

بنابراین از آنجاکه خلیفه، مظهر خدای ظاهر و باطن است و باید خصوصیات متخلف‌عنه را داشته باشد، خلیفهٔ ظاهری همان خلیفهٔ باطنی می‌باشد (محقق داماد، ۱۳۷۷: ۶۲۸-۶۲۶).

ملاصدرا در *اسفار*، مراحل سیروسلوک عرفانی را مشخص می‌کند. سفر چهارم از اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا سالک پس از طی مراحل کمال، سفری را در میان خلق و با یاد حق خواهد داشت. در این سفر، سالک بر اثر مشاهدهٔ خلائق و آثار ایشان، به عوامل سود و زیان دنیوی و اخروی مردم علم یافته و مردم را هدایت می‌نماید.

آری، بدین مبانی عرفانی است که نزد عرفا، دعوت با حکومت، تلازم می‌یابد، بلکه دومی لازمه و جزء لاینفک اولی می‌شود و سالک الی‌الله پس از تمامیت سیر الی‌الله و فی‌الله، مأمور به تکمیل عباد و تعمیر بلاد می‌گردد و به منظور دست‌گیری از دیگر بندگان و هدایت آنان به سوی خدا، حکومت تشکیل می‌دهد (محقق داماد، ۱۳۷۷: ۶۳۲).

اما در پاسخ این اندیشمند معاصر باید گفت به‌طور کلی ولایت مطلقه از دیدگاه اهل معرفت، اولاً، حقیقتی عینی است و نباید آن را با مناصب اجتماعی که واقعیتهای جز جعل و اعتبار ندارد خلط کرد؛ چه اینکه نباید آن را در حد پیشوایی و زعامت دانست. ثانیاً، کمالی است که با ارتقای در مراتب هستی و احاطه به کمالات وجودی، حاصل می‌شود. ثالثاً، در برابر ولایت مقیده، مقام انسان کمال است که جانشین آئینه تمام‌نمای کمالات حق، و ظهور اسمای حسنا می‌باشد و در هیچ‌یک از کمالات و صفات حق تعالی احدی بر او پیشی نگرفته است. ولایت با این تفسیر، منشأ آثار و احکام خاصی است؛ مثلاً ولی‌الله از نفوذ غیبی بر جهان و انسان برخوردار است و چون در سلسله موجودات برتر از همه و بر فراز آن‌ها قرار دارد، ناظر به ارواح، نفوس و قلوب است و از این نظر، نوعی تسلط تکوینی بر جهان دارد که این احکام، همه از آثار قرب به حق است. ولایت مطلقه پیامبر اکرم (ص) در تصرف تکوینی محدود نمی‌باشد و علاوه بر آن، تصرف تشریحی و تصرف حکومتی را نیز شامل می‌شود (سروش، ۱۳۸۶: ۵۸۰-۵۷۹).

از طرفی امام، همان‌طور که در گذشته نیز اشاره شد، به‌صراحت این‌گونه برداشت از ولایت فقیه را مردود دانسته و طی نامه‌ای به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، با اشاره به اظهارات ابهام‌آمیز برخی از نمایندگان، در این باره آورده‌اند:

با تشکر وافر از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی، چون گفتار آقایان پخش می‌شود و ممکن است سوء تفاهمی بین مردم حاصل شود، لازم است عرض کنم آیات و روایاتی وارد شده است که مخصوص به معصومین (ع) است، و فقها و علمای بزرگ اسلام هم در آن‌ها شرکت ندارند، تا چه رسد به مثل اینجانب. هر چند فقهای جامع‌الشرایط از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبری موکول به آنان است، لکن این امر غیر ولایت کبرا است که مخصوص به معصوم است. تقاضای اینجانب آن است که در صحبت‌هایی که

می‌شود و پخش می‌گردد ابهامی نباشد و مرزها از هم جدا باشد (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۲۳۷).

### ت. هماهنگی ظاهر و باطن

به اعتقاد امام خمینی تمامی شرایع آسمانی دارای ظاهر و باطنی می‌باشند که شریعت اسلام به عنوان جامع‌ترین شرایع از این امر مستثنی نبوده و دستورات شرع مقدس، عامل هماهنگی بین ظاهر و باطن می‌باشد. امام این نکته را از مرحوم شاه‌آبادی چنین نقل می‌کند:

جمع عبادات سرایت دادن ثنای حق - جلت عظمته - است تا نشئه ملکیه بدن. و چنانچه از برای عقل حظی از معارف و ثنای مقام ربوبیت است و از برای قلب حظی است و از برای صدر حظی است، از برای ملک بدن نیز حظی است که عبارت است از همین مناسک. پس، روزه ثنای حق به صمدیت و ظهور ثنای او به قدوسیت و سبوحیت است؛ چنانچه نماز که مقام احدیت جمعیه و جمعیت احدیه دارد، ثنای ذات مقدس است به جمع اسماء و صفات (امام خمینی، ۱۳۶۹: ۱۳).

برای تبیین بیشتر این دیدگاه، به اختصار توضیحاتی پیرامون ولایت و نبوت با رویکرد عرفانی و سپس مظاهر آن در عالم طبیعت بیان کرده و سپس چگونگی ارتباط آن با ولایت فقیه را مشخص خواهیم نمود.

به اعتقاد امام خمینی دست‌یابی کامل به باطن حقایق اسلام فقط با وجود انسان کامل امکان‌پذیر است؛ به سبب اینکه انسان‌ها موجودات محدودی هستند و به حسب مراتب وجود و کمالشان به حقایق دسترسی دارند. اما انسان کامل غیرمحدود است، ظل ذات اقدس الهی است و می‌تواند از اسلام و قرآن و عالم آن‌طور که هست برداشت کند و به تمامی بطون آن دست یابد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۴۲۱).

با این وصف، برای پی‌بردن به باطن حقایق، قدم اول شناخت انسان کامل است. امام در شرح دعای سحر انسان کامل را کتاب تکوینی معرفی کرده و برای آن همچون قرآن، به اعتباری هفت بطن و به توجیه دیگر هفتاد بطن بیان داشته که جز خدا و پایداران در علم، کسی از آن بطون آگاهی ندارد و آن را مس نمی‌کند مگر افرادی که از کثافت‌های عالم طبع و حدث‌های آن منزّه باشند. سپس همه را برای مجاهده و تفکر و تأمل در آن فراخوانده و توقف در ظاهر آن‌ها را



هلاکت و اصل ریشه‌های جهالت‌ها و سنگ اساسی انکار نبوت‌ها و ولایت‌ها دانسته است (امام خمینی، ۱۳۵۹: ۹۵).

در باور امام خمینی انسان کامل مثل اعلای الله است و بزرگ‌ترین آیه و نشانه او و کتاب روشن الهی و خیر با عظمت (نبأ عظیم) است. اوست که به صورت حق تعالی آفریده شده، و با دو دست قدرت الهی انشا شده و خلیفه خداست بر خلق او، و کلید باب معرفت خدای تعالی است. هر کس او را شناخت خدا را شناخته و او در هر صفتی از صفاتش و در هر تجلی‌ای از تجلیاتش نشانه‌ای از نشانه‌های الله است (امام خمینی، ۱۳۵۹: ۹۵).

یکی از مقامات انسان کامل آن است که او مظهر ولایت الهی است. «ولی» از اسمای الهی است همان‌طور که اسمای الهی باقی و دائم‌اند و مظهر می‌طلبند، اسم شریف ولی نیز مظهر می‌طلبند. مظهر اتم و اکمل این اسم شریف انسان کامل و او صاحب ولایت کلی است و به لحاظ اینکه ولی اسم خداوند است و نبی و رسول از اسمای الله نیستند، ولایت انقطاع‌ناپذیر است، اما رسالت و نبوت منقطع می‌شود. به عبارت دیگر، به لحاظ اینکه «ولی» اسم واجب بالذات است، مظهر اسم «ولی» نیز واجب است. از این رو، هیچ‌گاه جامعه انسانی از وجود انسان کامل خالی نیست؛ خواه آن انسان کامل رسول باشد، خواه نبی یا وصی یا «ولی» که رسالت، نبوت و سفارت تشریحی ندارند و چون وجود انسان کامل واجب است، ائمه معصومین<sup>(ع)</sup> فرمودند: «لولا الحجة لساخت الارض باهلها» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۵: ۳۴۰).

ولایت از صفات الهی و از شئون ذاتی است که نه تنها اقتضای ظهور دارد، بلکه از صفاتی است که عمومیت داشته و همه امور هستی را از همه جهات تحت پوشش قرار داده است و تمام عالم امکان را دربر می‌گیرد. بدیهی است تنها صورتی که چنین گستردگی‌ای دارد، عین ثابت محمدی است. از آنجا که یک صورت نمی‌تواند برای امور متمایز در عرض اسم‌الله باشد، پس ولایت مستور به الهیت است. از این رو، ولایت، باطن الهیت و الهیت نیز باطن حقیقت محمدی است. در نتیجه، ولایت باطن حقیقت محمدی می‌شود و از آنجا که حقیقت محمدی صورت و ظاهر ولایت و الهیت است و ظاهر و باطن از نظر وجود، عین هم هستند و در تحلیل عقلی از یکدیگر تمایز پیدا می‌کنند، پس حقیقت محمدی عبارت است از ولایت مطلقه الهی که با اوصاف و کمالات نبوت همراه با شریعت جامع، ظهور کرده است. بنابراین، ولایت در ابتدا در پوشش نبوت مستور می‌شود و سپس

همین ولایت مطلقه الهی محمدی با وصف ولایت و سرپرستی ظاهر شده و خلیفه الله و خلیفه رسول الله می شود. سپس براساس «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن: ۲۹) در مظاهر متعدد با اوصاف خاصی پدیدار می شود. از این رو، حجج و خلفای الهی هر کدام در زمان خاصی ظهور می کنند؛ به گونه ای که همه آن ها یک نور و حقیقت اند و تفاوت آن ها فقط در ظهور اوصافی است که همان اوصاف، ولایت مطلقه الهی هستند، حتی عین تابششان در علم الهی یکی بیش نیست. پس عین ثابت محمدی همان اعیان ثابته اوصیا و خلفای آن حضرت است. وقتی ولایت و عین ثابت یکی باشند، تفاوت آن ها تنها در ظهور اوصاف ذاتی است. با این بیان، حقیقت این حدیث نورانی که پیامبر (ص) فرمود: «اولنا محمد، اوسلطانا محمد و آخرنا محمد کلنا محمد»، آشکار خواهد شد. مراد حضرت تنها بیان وحدت اسمی نیست، بخصوص با توجه به اینکه فرمود: «همه ما محمد هستیم» (زمانی قمشه ای، ۱۳۷۸: ۵).

بنابراین، اگر گفته شود امیرالمؤمنین علی (ع) خاتم ولایت محمدی است، سخن صحیحی است؛ چه اینکه اگر گفته شود حضرت مهدی موعود (عج) خاتم ولایت محمدی است، حرف درستی است، زیرا ائمه معصومین (ع) همگی در ذات و صفات یک حقیقت اند و تفاوت آن ها در ظهورها و شئونی است که براساس حکمت بالغه الهی در زمان های مختلف ظهور کرده اند (زمانی قمشه ای، ۱۳۷۸: ۵).

در زمینه ارتباط ولایت با نبوت و امامت، امام خمینی در حاشیه خود بر شرح منظومه سبزواری با طرح مسئله خاتمیت در هر دو بعد نبوت و ولایت به تفصیل بحث کرده و گفته است:

فرق نبوت ختمی با سایر انبیا، آنکه به تمام اسما و صفات رسیده است، نبوت ختمیه دارد و آنکه از طریق صفت محدود و خاصی رسیده است، نبوت محدود پیدا می کند و از طریق همان صفتی که او رسیده، مردم را به حق دعوت می کند؛ مثل حضرت یحیی که از راه خوف رسیده بود، مردم را از راه انداز و تخویف دعوت می نمود و حضرت موسی و عیسی از راه اسمی جامع تر از آن، تا وجود ختمی مرتبت که از تمام اوصاف و اسما رسیده بود، نبوت ختمیه پیدا نمود. جامعیت هر نبوتی به هر اندازه باشد، امامت و نیابت آن هم به اندازه جامعیت او می باشد؛ زیرا نواب انبیا بالاصالة نرسیده اند، بلکه به تبع رسیده اند. لذا ولایت حضرت امیر که وصی حضرت ختمی مرتبت بود، ولایت ختمیه می باشد و چون حضرت رسول نبوت جامع داشت و ایشان

به صفاتی که انبیای سلف رسیده بودند با جامعیت دیگر رسیده بود، لذا ولایتی هم که باطن نبوت ایشان بوده جامع می‌باشد. پس، اگر نبوت ایشان جامع تمام نبوت سلف بوده، ولایت نبوت ایشان هم جامع جمیع نبوت خواهد بود؛ لذا حضرت امیر فرمود:

«كنت مع جمیع الانبیاء سرّاً و مع خاتم جهرّاً» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۴۸).

پس نتیجه کلی اینکه چون ولایت، جامع بین نبوت و امامت است که گاهی به صورت نبوت و زمانی به صورت امامت تجلی می‌کند، به گونه‌ای که با ولادت نبی اکرم و یا هر یک از امامان معصوم<sup>(ع)</sup> ظهور تازه‌ای از ولایت الهی نصیب جهانیان می‌شود. چون نعمت ولایت از عالی‌ترین مرحله تکوینی تا نازل‌ترین مرتبه تشریحی آن، یعنی اداره امور جامعه انسانی برای عالم خیر و برکت است، از این جهت از آن به منت تعبیر شده است (رک: آل عمران: ۱۶۴). همچنین به لحاظ اینکه ظهور ولایت در کسوت نبوت نعمت سنگینی است، تنها مؤمنان توان پذیرش این نعمت عظیم نبوت را داشته و توفیق پیروی از پیامبر نصیب آنان می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۸۵).

تا اینجا از حقیقت ولایت در عرفان سخن گفته شد. حال به دنبال این هستیم که ولایت فقیه با ولایت عرفانی چگونه مرتبط می‌شود.

همان‌طور که گفته شد، در قله باطن عالم حقیقت انسان کامل قرار دارد و واسطه فیض و نقطه ارتباط مخلوقات با ذات مقدس ایشان می‌باشد و اوست که بر همه موجودات ولایت دارد. حال در عالم اعتبار چگونه است؛ آیا هدایت و رهبری انسان‌ها رها شده است یا کسی هست که در قله قرار گرفته و بر همه انسان‌ها ولایت داشته باشد. اگر کسی هست چگونه باید باشد؛ آیا همانند عالم حقیقت باید واسطه فیض باشد یا نه؟

امام خمینی در تبیین پیام غدیر به این پرسش پاسخ می‌دهد. ایشان معتقد است که ولایت در پیام غدیر به معنای مقام معنوی و ولایت عرفانی آن حضرت نیست، بلکه منظور از ولایت در این واقعه سرپرستی و زعامت مسلمانان است. نکته قابل توجهی که ایشان می‌فرماید این است که غدیر هیچ شأنی برای حضرت امیر ایجاد نمی‌کند بلکه این شخصیت والا و الهی حضرت امیر است که اسباب این شده که خداوند متعال او را به این نوع ولایت نصب کند. امام خمینی در این باب می‌فرماید:

قضیه غدیر، قضیه جعل حکومت است، این است که قابل نصب است و آلا مقامات معنوی قابل نصب نیست، یک چیزی نیست که با نصب آن مقام پیدا بشود؛ لکن آن مقامات معنوی که بوده است و آن جامعیتی که برای آن بزرگوار بوده است، اسباب این شده است که او را به حکومت نصب کنند و لهذا می‌بینیم که در عرض صوم و صلاوة و امثال این‌ها می‌آورد و ولایت معجزی این‌هاست. ولایتی که در حدیث غدیر است به معنای حکومت است نه به معنای مقام معنوی و حضرت امیر را همان طوری که من راجع به قرآن عرض کردم که قرآن - در روایات است این - نازل شده است به منازل مختلف، کلیاتش سبع و الی سبعین و الی زیادت، تا حالا رسیده است به دست ماها به صورت یک مکتوب. حضرت امیر هم این‌طور است، رسول خدا هم این‌طور است. مراحل طی شده است، تنزل پیدا کرده است. از وجود مطلق تنزل پیدا کرده است، از وجود جامع تنزل پیدا کرده است و آمده است پایین تا رسیده است به عالم طبیعت، در عالم طبیعت این وجود مقدس و آن وجود مقدس و اولیای بزرگ خدا. بنابراین، اینکه حدیث غدیر را ما حساب کنیم که می‌خواهد یک معنویتی را برای حضرت امیر یا یک شأنی برای حضرت امیر درست کند نیست. حضرت امیر است که غدیر را به وجود آورده است، مقام شامخ اوست که اسباب این شده است که خدای تبارک و تعالی او را حاکم قرار بدهد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۱۱۳).

از این سخن امام خمینی چنین نتیجه می‌شود که ولایت به معنای زعامت و سرپرستی که از امور اعتباری است، گسسته از حقیقت نیست و همچنان که در عالم حقیقت انسان کاملی که فانی در ذات مقام الوهیت قرار گرفته دارای مقام ولایت می‌باشد، در عالم اعتبار نیز کسی باید دارای مقام ولایت باشد که هم‌سنخ با انسان کامل باشد، یا به عبارتی مظهري از انسان کامل باشد. همچنان که حضرت امیر دارای ولایت عرفانی بوده و به تعبیر امام همچون قرآن دارای بطون می‌باشد، صلاحیت رهبری و اداره جامعه اسلامی را دارد و این امر به اندازه‌ای مهم است که اگر پیامبر خدا آن را به اطلاع عموم نرساند، رسالت خود را کامل نکرده و این همان معنای اکمال دین و اتمام نعمت می‌باشد که باعث ناامیدی دشمنان اسلام می‌شود.

حال در عالم اعتبار چنین شخصی باید در رأس قرار بگیرد و تاکنون نیز چنین بوده است. اما در زمان غیبت یا در جایی که حضور ولی الله امکان‌پذیر نیست، شخصی باید مدیریت جامعه اسلامی را

به دست بگیرد که تالی تلو معصوم و ولی الله باشد به گونه‌ای که در میان مردم آن عصر، اعلم از همه به قوانین الهی و عادل از همه باشد. به تعبیر آیت الله جوادی آملی در جامعه اسلامی «شخص حقیقی» حاکم نیست، بلکه «شخصیت حقوقی» ساخته شده‌ای که اندیشه‌اش را فقاقت، و حرکت‌های اجتماعی او را عدالت تأمین می‌کند، بر جامعه حکومت کرده و خاستگاه نظر و عمل والی مسلمین را «فقه و عدل» پوشش می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۲۵۷).

در باور حضرت امام، اوصافی که در ولی باید باشد به فقیه ولایت می‌دهد و این امر چیزی جز ظهور باطن ولایت معنوی در قالب ولایت فقیه نیست. ایشان در خطاب به حامد الگار- نویسنده و متفکر مسلمان امریکایی- در تبیین اهداف حکومت در اسلام و مخالفت‌های دشمنان با حاکمیت اسلام به صراحت بیان می‌دارد:

آن اوصافی که در ولی است، در فقیه است که به آن اوصاف خدا او را ولی امر قرار داده است و اسلام او را ولی امر قرار داده است، با آن اوصاف نمی‌شود که کسی پایش را یک مقدار غلط بگذارد. اگر یک کلمه دروغ بگوید یا یک قدم برخلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۶۴).

این سخن امام که ولایت فقیه به خاطر حتی یک دروغ از شخص ساقط می‌شود به روشنی بیانگر این است که جنس این نوع ولایت یک نوع آمیختگی با جنس ولایت معنوی دارد؛ هر چند جدا از هم هستند و به تعبیر امام این نوع ولایت غیر از ولایت کبری است که مخصوص به معصوم می‌باشد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۴۰۳)، ولی نشان از این دارد که گسسته از او هم نیست و درحقیقت ظاهر آن ولایت است. همچنان که امام جای ولایت فقیه را در راستای ولایت رسول الله برشمرده و ایجاد آن را به خدای باری تعالی نسبت داده است:

قضیه ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است. همان ولایت رسول الله هست (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰: ۳۰۸).

امام خمینی در جای دیگری با تبیین معنای تمسک به ولایت حضرت امیرالمومنین، ولایت فقیه را سایه‌ای از ولایت آن حضرت دانسته و چنین می‌فرماید:

ما در این روز سعید (عبد غدیر) یکی از چیزهایی که وارد شده است این است که بگوییم، بخوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَاهْلِ بَيْتِهِ» تمسک به ولایت امیرالمؤمنین چی هست؟ یعنی ما همین این را بخوانیم و رد بشویم؟ آن هم تمسک به ولایت امیرالمؤمنین در روزی که ولایت به همان معنای واقعی خودش بوده است. نه، تمسک به محبت امیرالمؤمنین، تمسک به محبت اصلاً معنا هم ندارد، تمسک به مقام ولایت آن بزرگوار به اینکه گرچه ما و بشر نمی‌تواند به تمام معنا عدالت اجتماعی و عدالت حقیقی را که حضرت امیر قدرت بر پیاده کردنش داشت، نمی‌توانیم ماها و هیچ‌کس، قدرت نداریم که پیاده کنیم، لکن اگر آن الگو پیدا شده بود و حالا هم ما باید به یک مقدار کمی که قدرت داریم تمسک کنیم. تمسک به مقام ولایت معنایش این است که، - یکی از معانی‌اش این است که - ما ظل آن مقام ولایت باشیم. مقام ولایت که مقام تولیت امور بر مسلمین و مقام حکومت بر مسلمین است، این است که چنانچه حکومت تشکیل شد، حکومت تمسکش به ولایت امیرالمؤمنین و این است که آن عدالتی که امیرالمؤمنین اجرا می‌کرد، این هم به اندازه قدرت خودش اجرا کند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۸: ۱۵۴).

نکته قابل توجهی که باید در اینجا به آن اشاره کنیم این است که در میان اولیاءالله چه کسانی این وظیفه خطیر را به عهده دارند؟ به عبارت دیگر، برخی از اولیاءالله از قبیل حضرت خضر و ائمه اطهار و یا در زمان غیبت برخی از عرفا که صلاحیت رهبری جامعه را برعهده داشته‌اند، چرا تشکیل حکومت نداده و به اداره کشور پرداخته‌اند؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت برای تشکیل حکومت و اداره جامعه بیعت مردم لازم است، وگرنه در صورت عدم پذیرش مردم این وظیفه از ولی‌الله ساقط می‌شود که عدم تشکیل حکومت اسلامی توسط ائمه اطهار<sup>(ع)</sup> از این سنخ است.

### نتیجه:

در باب ورود دیدگاه‌های عرفانی امام خمینی به نظریه ولایت فقیه باید گفت که اجتهاد و فقه، جنبه عرفانی نداشته و اصول خودشان را دارند. اما ایشان معتقد بودند بدون ولایت عرفانی نمی‌توان ولایت سیاسی داشت و بدون سیر در باطن و جهاد با نفس در مراتب عالیه‌اش، قدرت سیر در

ظاهر و جهاد بیرونی را ممکن نیست و این اندیشه به نوع انسان‌شناسی، هستی‌شناسی عرفانی و توحید و ولایت‌شناسی عرفانی امام و نوع سلوک سیاسی و حکومتی یا ولایی او بر می‌گردد. با سیر در اندیشه‌های امام خمینی به این نتیجه رسیدیم که بین ولایت فقیه و ولایت انسان کامل باید یک نوع هماهنگی و سنخیت باشد همان‌طور که شخصیت معنوی و مقام قرب و نزدیکی انسان کامل به خداوند متعال بوده که او را حامل ولایت عرفانی نموده و تنها اوست که شایسته هدایت و رهبری دنیوی و اخروی انسان‌هاست. اما در صورت غیبت آن یگانه‌دهر، زعامت سیاسی او به فقیه انتقال پیدا کرده و با توجه به صفات مشخص شده برای فقیه می‌توان گفت این شخصیت علمی و معنوی فقیه است که او را شایسته ولایت نموده از این‌رو، ولایت فقیه به گونه‌ای ظهور و تجلی ولایت انسان کامل در نظام اجتماع انسانی در عصر غیبت است.

#### کتاب‌نامه:

- اشتهاردی، ابوالقاسم. (۱۴۰۰ق)، کتاب القضاء، قم: مطبعة خیام.
- جرجانی، علی ابن محمد. (۱۳۷۷)، تعریفات: فرهنگ اصطلاحات معارف اسلامی، ترجمه حسن سید عرب، سیما نوربخش، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۱)، ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت، چاپ نهم، قم: اسرا.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۹)، سیره رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم در قرآن، قم: اسرا.
- حائری، مهدی. (۱۹۹۵م)، حکمت و حکومت، لندن: شادی.
- حسن‌زاده آملی، حسن. (۱۳۸۵)، ممدالهمم فی شرح فصوص الحکم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- [امام] خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۸ق)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، چاپ سوم، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۵)، تقریرات فلسفه، تقریر محمد بن عبدالغنی اردبیلی، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۸ق)، صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۳)، ولایت فقیه؛ حکومت اسلامی، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

- \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۹)، سر الصلوة معراج السالكين و صلوة العارفين، تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۵۹)، شرح دعای سحر، ترجمه احمد فهري، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۳)، مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه، تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۸)، شرح رساله خلافت كبرى عارف الهی آقا محمدرضا قمشه‌ای، اصفهان: كانون پژوهش.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۸)، تجربه نبوی، تهران: صراط.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۶)، دین و دولت در اندیشه اسلامی، قم: بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۴)، تمهید القواعد، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۷)، طریق عرفان (ترجمه و شرح و متن رساله الولایه)، صادق حسن زاده، قم: آیت اشراق.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۲)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران: صدرا.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۵)، مجمع البحرين، تهران: مرتضوی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۷)، سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه (نشست علمی با آیت الله جوادی آملی)، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۴۰۹)، نقد ولایة الفقیه، قاهره: دارالصحوة الاسلامیه.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۷)، عرفان و شهریار، خرد جاودان، تهران: نشر و پژوهش فرزاد.
- \_\_\_\_\_ . (بی تا)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۸)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۵)، الخمينی والدولة الاسلامیه، قم: موسسه دارالکتاب الاسلامی.